اعوذ باللَه من الشیطان الرجیم‌

 بسم اللَه الرحمن الرحیم‌

 عقل انسان را می‌گیرد مفتون به كسی می‌گویند كه عقلش گرفته شده و قدرت تشخیص ندارد احساسات بر او غلبه كرده یعنی مفتون اوست یعنی دل سپرده و دل داده و دل و دین رها كرده به سمت یار عقل دیگر از كار افتاده فقط یكی می‌بیند و همان مطلوب است حالا این مطلوب به صلاحش هست یا نه توصیه دیگران را نمی‌فهمد فقط می‌رود به او برسد. فتنه به هر چیزی گفته می‌شود كه انسان را در گمراهی بیاندازد، عقل انسان را بگیرد، فهم انسان را بگیرد، قدرت تشخیص انسان را بگیرد و راه انسان را بر انسان مشتبه كند، آن فتنه گفته می‌شود.

 در جریان جنگ جمل امیرالمؤمنین از این جنگ تعبیر به فتنه كردند چرا تعبیر به فتنه كردند چون وضعیتی كه در آن موقع پیش آمده بود وضعیتی بود كه خیلی از افراد را به اشتباه می‌انداخت در جنگ جمل قضیه این طور بود كه به اشتباه می‌انداخت. هر شخصی كه قدرت تشخیص ندارد. از نقطه نظر ایمان و ازنقطه نظر تعقّل و از نقطه نظر تفكّر در یك مرتبه‌ای نیست كه بتواند بواطن را ببیند. اعماق نیات اشخاص را مشاهده كند، نه، هر چه كه ما می‌بینیم همین ظاهر است. حتی از لباس هم داخلتر نمی‌توانیم برویم. از این پیراهن كه به تن كردیم از این پیراهن چشممان تازه نمی‌تواند عبور كند و بدن را ببیند حالا چه برسد به اینكه نفس را مشاهده كند، نیات نفس را مشاهده كند، اهداف نفس را مشاهده كند، مراتب نفس را مشاهده كند كه آن شخص بر اساس چه نیتی دارد این قدم را برمی‌دارد و بر اساس چه هدفی دارد این مطلب را می‌گوید؟! نیتّش چیست؟ برای چه می‌گوید؟ بر اساس چه نگرشی این راه را طی می‌كند؟! اولیاءخدا برای آنها مسئله مشخّص است هیچ وقت در فتنه گرفتار نمی‌شوند. هیچ وقت مفتون فتنه نمی‌شود. هیچ وقت عقلشان و نفسشان مقهور ظواهر دل فریب و اغواگر نمی‌شود. طرف می‌آمد پیش مرحوم آقا و شروع می‌كرد به تمجید از ایشان تعظیم از ایشان این حرفها انسان فقط می‌خواست گریه كند به حالش، واقعاً از این آدم مخلص‌تر و صمیمی‌تر و باصفاتر مگر پیدا می‌شود آدم می‌خواهد گریه كند وقتی رفت فرمودند از اوّل تا آخر همه‌اش نفاق بود! این را چه كسی می‌فهمد؟ من كه آن جا بودم گفتم از این شاگرد با اخلاص‌تر در دنیا پیدا نمی‌شود، ما باید جلوی او لنگ بیاندازیم اینجوری سر می‌سپرد و دل می‌سپرد وقتی كه رفت می‌فرمودند از اوّل تا آخرش نفاق بود. نامه می‌دادند برای آقای حدّاد از ایران كه چه هستید و چه هستید و آقای حدّاد می‌فرمودند به مرحوم آقا این نامه را بخوانید و ببینید درخواست او چیست؟ ایشان می‌خواندند. می‌فرمودند مجاز است آقا نامه را می‌بستند می‌گذاشتند روی طاقچه مجاز كه جواب ندارد، سالها بعد من‌

 در یك مجلسی بودم آن شخصی كه این نامه را نوشته بود به مناسبتی مطالبی را كه (من سؤال نكردم) خودش آمد مطالبی را كه نقل كرد من منطبق بر همان نامه كردم دیدم چه مطالبی؟ شما دریا هستی عمق ندارد شما چه هستی؟ اینها را نوشته بود. آقا گفتند مجاز است. چه كسی می‌فهمد یعنی واقعاً بیننا و بین‌اللَه این نامه را اگر بدهند دست من و بگویند همچنین فردی این نامه را برای پدر شما نوشته. بسم اللَه، آقا بفرمائید. اجازه می‌دهید بروم وقت بگیرم؟! تا نگاه می‌كند می‌بندد دیگر نوبت به خطّ دوّم و سوّم هم نمی‌رسد! این چه است؟ این فتنه است؟ این نامه فتنه است برای كه نه برای ولی‌خدا برای ماها، ما را مفتون ظواهر دل فریب و زیبنده و تركیب جملات نغز و دلربای خودش می‌كند ما را مفتون تعریفها و توصیفهای خودش می‌كند. جملات را ما می‌بینیم در پس این جملات چه نهفته است آن را ما نمی‌بینیم این نامه می‌شود فتنه ما می‌شویم مفتون.

 در جنگ جمل این طور بود در جنگ جمل قضیه به این نحو بود. مسئله جنگ جمل فتنه بود واقعاً فتنه بود. مسئله‌اش با صفّین فرق میكرد، صفّین فتنه نبود طرف مشخص بود وضعیتّش چه است؟ معاویه دیگر. معاویه كه دیگر نیاز به توصیف ندارد همه می‌دیدند. جنگ جمل جنگ فتنه بود. جنگ نهروان جنگ فتنه بود. در جنگ جمل فتنه از این باب بود كه نزدیك‌ترین اصحاب پیغمبر در مقابل امیرالمؤمنین قرار گرفتند. اصحابی كه با عمر و ابابكر و اینها بیعت نكرده بودند جزو اصحاب خمسه‌ای بودند در منزل امیرالمؤمنین بودند و آقا آمد در را آتش زد و چه‌ها كرد طلحه و زبیر از همان‌ها بودند، كه رسول خدا به او طلحة الخیر می گفتند، در جنگ احد از افرادی كه ایستاده بودند و فرار نكردند همین طلحه و زبیر بودند، اینها را مردم دیده بودند و ارتباط آنها را با امیرالمؤمنین دیده بودند. امیرالمؤمنین در غالب از حركتهایی كه در بیرون مدینه می‌كردند با زبیر می‌دیدند. بسیاری از حركت‌های امیرامؤمنین در خیابانها در زمان پیغمبر صلی اللَه علیه وآله با زبیر بود. قضیه طلحه و زبیر صرف نظر از انتسابی كه داشتند این بود كه اصلًا از افرادی بودند كه نمی‌شد نسبت به آنها انسان تردید داشته باشد، شك داشته باشد.

 عبدالرّحمن عوف نیامد كه در مقابل أمیرالمؤمنین قد علم كند.

 كسانی كه اینها در زمان رسول خدا و در شدائد، مردم آنها را دوشادوش با امیرالمؤمنین مشاهده می‌كردند این قضیه خیلی قضیه عجیبی است كه این مطلب به این كیفیت باید بیاید و شیطان از دریچه این دو نفر باید وارد بشود در حریم ولایت، از دریچه این دو تا كه بتواند تأثیرگذار باشد. بتوانند عقل افراد را بگیرند و آن هواشان را بگیرند و تدین و عرقشان را متزلزل كنند. خوب اینها آمدند و رفتند مسائلشان مشخّص است كه‌

 چه اتّفاقی افتاد و خلاصه فهمیدند كه از این نمد كلاهی نصیب آنها نمی‌شود. از این نمد خلافت كلاهی نصیب آنها نمی‌شود نمی‌توانند سهمی‌بردارند. این جا حساب فرق می‌كند. رفتند دنبال قضیه و پیگیری كردند كه حالا چه كسی را همراه خودمان كنیم از زنهای پیغمبر صل اللَه علیه و آله كسی نمی‌آمد و از زنها عایشه بهترین كس و بهترین فرد بود آمدند همراه كردند و به أمیرالمؤمنین خلیفه مسلمین تهمت زدند. واقعاً آدم می‌ماند چطور تاریخ یك جریان دارد، منتهی این جریان یكی در سال فلان واقع می‌شود همان در سال بعد واقع می‌شود. یكی سه سال بعد همان یك جریان است، یك مسیر است یك خط در تاریخ همیشه در حال حركت است. البتّه دو خط در حال حركت است یك خط خط صدق و حقّ و حریت و آزادگی و متابعت از واقع و یك خط هم خط دروغ ونفاق و ریا و مكر و سایر مسائل دیگر كه كاملا این دو خط از هم متمایز است و هیچگاه به یكدیگر نخواهد رسید تا قیامت این دو خط به هم نمی‌رسد. از اوّل خلقت آدم این قضیه بوده و همین طور هر جا شما نگاه بكنید كه خطّی می‌خواهد در قبال حقیقت بایستد آن خط به چه چیزهایی متشبّث می‌شود؟ به كلك، به دروغ، به حیله، به نیرنگ، به دورویی، به نفاق، به مشوّه كردن واقع برای افراد. چون اگر حق باشد حق در همین خط است. حق كه در مقابل حق نمی‌تواند بایستد. این آب است همه می‌بینند آب است اگر من بخواهم این را برای شما به نحو دیگری بخواهم مشخّص كنم این آب را برای خودم بردارم می‌گویم این را نخور این آب نیست این مانده است و سم است و فلان است كه این را برای خودم حیازت كنم. این می‌شود كلك و دروغ. حالا اگر آمدم همان چیزی كه واقع است همان را گفتم. گفتم این آب است دیگر یكی شدیم دیگرخط دوتا نیست كه بخواهد مقابله و برابری با دیگری كند، چون هر دو یكی می گویند. دیگر دعوا نداریم. هم شما می‌گویید این آب است و هم من می‌گویم. دعوا جایی است كه شما بگویید آب است و من بگویم سم است از این جا دعوا شروع می‌شود و اختلافات از این جا شروع می‌شود. برای این كه بیایند در قبال امیرالمؤمنین و بایستند آیا می‌توانند بگویند كه امیرالمؤمنین خلیفه رسول خدا هست؟ نمی‌توانند بگویند چون خلیفه رسول خدا بودن واقع است اگر بگویند خط هر دو یكی شد. چطور می‌توانی در قبال خلیفه رسول خدا بایستی اگر تو قبول داری این خلیفه رسول خدا است. خودت هم كه داری اعتراف می‌كنی چطور می‌ایستی؟ آیا می‌توانند بگویند كه كشتن عثمان به گردن علی نبوده؟! نمی‌توانند بگویند اگر بگویند كشتن عثمان به دستور علی نبوده و به گردن علی‌

 نیست واقع هم همین است پس می‌خواهی چكار كنی؟! عقلت را از دست دادی؟ خودت كه داری می‌گویی علی عثمان را نكشته پس لشگر برای چه جمع كردی؟ چاره‌ای از دروغ نیست برای ایستادن در قبال حق اگر دروغ نباشد حق با واقع قضیه یكی می‌شود، علی كه صدق است در آن حرفی نیست اگر تو بخواهی صادق باشی باید بیایی بنشینی و صدایت را در نیاوری حالا كه می‌خواهی صدایت را در بیاوری پس دیگر نمی‌توانی با آن مسیر صدق علی خودت را وفق بدهی، می‌افتی در آن خط. دیگر باید بنشینی دروغ جعل كنی. حالا چه جوری به علی تهمت بزنی كه مردم قبول كنند؟ می‌نشینیم مشورت می‌كنیم. جلسه تشكیل می‌دهیم. برخی چیزهایی كه مردم نمی‌دانند از ندانستن آن مردم می‌آییم سوء استفاده می‌كنیم و دروغ را بر اساس جهل مردم وضع می‌كنیم كی به كی است؟ كسی در مدینه نبوده كه ببیند چه خبر است؟ آقا ما خودمان دیدیم واللَه با دو چشم خود ایستاده بودیم در كنار بیت عثمان كه دیدیم علی وارد شد و به افراد گفت بروید بزنید با همین گوشهای خودمان، ابوحریره‌ها و سمرة بن جندب چگونه روایت را جعل می‌كردند؟!! شنیدم از زبان رسول خدا و با دوچشم خود دیدم كه فرمودند كه آیه‌ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَه وَ اللَه رَؤُفٌ بِالْعِبادِ البقرة، ٢٠٧

 مربوط به ابن ملجم است وآیه‌ وَ إِذا تَوَلَّى سَعى‌ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيها وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللَه لا يُحِبُّ الْفَسادَ البقرة، ٢٠٥

 مربوط به علی است، شنیدم از زبان رسول خدا، خوب حالا آنها بلند شوند بیایند از شام برویم مدینه تحقیق كنیم ببینم جناب ابوحریره و یا سمرة بن جندب راست می‌گوید یا نه؟ این كه این قسم را می‌خورد راست می‌گوید صحابی بودن او پیش پیامبر صل اللَه علیه و آله مسلم است قطعاً معلوم است دیگر تمام است. دیگر زحمت آمدن از شام و رفتن به مدینه را به خود نمی‌دهند و بر این اساس شمشیر در می‌آورند، این لشگری كه آمد به جنگ أمیرالمؤمنین چگونه آمد؟ همین طور آمد. پیراهنش را از آنجا آوردند چهار تا انگشت دستش را قطع شده بود آوردند ضمیمه پرونده كردند بردند نشان دادند، این انگشت دست عثمان است این هم پیراهن این هم خون گنجشكها نیست این مال همین عثمان است. حالا این پیراهنی كه عثمان در آن كشته شده به علی ربطه داشته یا نداشته؟ به هیچ چیز دیگر كاری ندارد مسئله این است. این بلند می‌شود حركت می‌كند .. طلحه و زبیر و اینها آمدند عایشه را آوردند و انداختند جلو و نامه‌هایی آوردند مِن عایشه امّ المومنین، چه مادری است كه این نامه برای افراد الی فلان كه بیایید خونخواهی بكنید كه علی اینها

 را كشته و به دستور علی بود و باید ما خونخواهی كنیم. این فتنه، فتنه این فتنه‌ای كه آمد. لذا وقتی كه علی می‌فرماید شتر عایشه را پی كنید می‌فرماید بروید فتنه را بزنید یعنی آنی كه باعث مفتون شدن مردم شده است. وجود عایشه باعث مفتون شدن و باعث كور شدن عقول می‌شود. جهاز عایشه را تا نگاه می‌كردند می‌دیدند این عایشه هنوز بر شتر سوار است دلگرمی‌پیدا می‌كردند حضرت فرمودند این مردم خودشان را به كشتن می‌دهند به خاطر این فتنه، این ظاهر فریبنده اغواگر را بروید پی كنید وقتی كه برگشتند مردم دیدند خانم از آن بالا افتاد روی زمین و دیگر كارش تمام است، گذاشتند الفرار یعنی ببینید با یك برگشن شتر و از بین رفتن چه شد؟ آن فتنه دیگر فتنه‌گری خودش را از دست داد، الفرار وگرنه تا آخر می‌مانند. حضرت فرمودند كار نداشته باشید جمل را كاری نداشته باشید، پیگیری نكنید، دنبال نكنید، چه كار نكنید. اینها گول خوردن است.

 این مسئله خیلی مسئله عجیبی بود در قضیه صفّین یك همچنین مسئله‌ای اتّفاق نیافتاد ولی در جنگ جمل این طوری بود. لذا شما می‌بینید در جنگ جمل افراد می‌آمدند پیش امیرالمؤمنین می‌گفتند ما گیج شدیم. آن عبارت معروفی كه حضرت فرمودند كه إنّك رجلٌ ملبوسٌ علیك لا یعرف الحق باقدار الرّجال إعرف الحقّ تعرف اهله و إعرف الباطل تعرف أهله اینجا بود. یك آدمی‌هستی مطلب بر تو مخفی شده، گیج شده‌ای آن فتنه آمده مطلب را بر تو پوشانده و حقیقت را بر تو مخفی كرده و تو برایت مسئله مشتبه شده، ملبوس علیك یعنی قضیه برایت مشتبه شده. پوشش آمده دور تو را گرفته و ظاهر فریبنده اصحاب رسول خدا و زن رسول خدا این ظاهر نمی‌گذارد كه فهم تو و عقل تو و ادراك تو در این جا وارد میدان شود، نمی‌گذارد این انجام بشود. خوب حالا چه كار كنم، یا علی چه كنم یا باید خودت در من یك تصرّف كنی و این فتنه را برای من كنار بزنی كه علی این كار را نمی‌كند اگر این كار را بكند دیگر هنر نیست هیچ چیزی از اوّل بساط امتحان، بیا و برو و بگیر و ببند همه برچیده می‌شود. امام حسین یك تصرّف كند همه لشگر عمر سعد بشوند حر، حبیب بن مظاهر، بنابر این نیست. أمیرالمؤمنین راه را نشان می‌دهد. اولیاء خدا راه را نشان می‌دهند، تصرّف نمی‌كنند. تصرف كردن یعنی عقل را گرفتن و به جای او یك پدیده و ظاهر آماده‌ای را قرار دادن. این فایده ندارد راه را نشان می‌دهد كه به واسطه بكارگیری آن عقل و با استمداد از آن راه كه نشان داده شده آن وقت مورد عنایت قرار می‌گیرد تصرّف آن جوری. به آن كیفیت مورد عنایت قرار می‌گیرد كه دار، دار امتحان به همین این كیفیت است.

 حضرت می‌فرمایند كه من راه را به تو نشان میدهم دیگر هم كاری به تو ندارم آن چیست؟ لایعرف الحق باقدار الرجال این عمامه‌ای كه بالای سر طلحه و زبیر تو می‌بینی نشانه حق نیست این ریش و محاسنی‌

 كه می‌بینی اینها دارند نشانه حق نیست.

 در همین مشهد دكّانی هست كه ریش بلند می‌فروشد سفارش می‌دهند كه چند وجبی می‌خواهید همین كسانی كه فیلم بازی می‌كنند اینها كه ریش ندارند شش تیغه هم تراشیده‌اند می‌روند ریش می‌خرند انگار آیة اللَه عظمی‌هستند. خلاصه یك وجبی می‌خواهید ١٥ سانتی یا ٢٠ سانتی، مثل موهایی كه زن‌ها بر سرشان می‌گذارند و درست می‌كنند ریش هم هست درست می‌كنند. حالا شما كه توی این فیلمها این ریشها را می‌بینی هیچ می‌دانید كه خریدند گذاشتند چسباندند من كه ببینم می‌گویم چه آدم خوبی است نگاه كن عجب آدم. چند برابر من این ریش دارد. این ریش در مغازه زیاد است عمامه آنقدر توپ پارچه چلوار، وال هندی و سیاه، سفید قرمز، زرد تا بخواهید بخرید بگذارید دیگر چه؟ این دو تا را خوب دیدیم همه دارند. اصحاب پیغمبر با پیغمبر بودن این مسئله با عمامه و ریش فرق می‌كند. اینها اینقدر با پیغمبر بودند. این زن، زن پیغمبر بوده. این قضیه را چكار كنیم؟ آنها را می‌توانیم توجیه كنیم. در این مسئله می‌مانیم و گیر می‌كنیم. امیرالمؤمنین می‌فرماید كه بودن با رسول خدا ملاك نیست. چه چیزی ملاك است؟ كلام رسول خدا ملاك است. سیره رسول خدا ملاك است. مبانی رسول خدا ملاك است. حرفهایی كه زده ملاك است. آنها ملاك است. ٢٣ سال رسول خدا در میان شما بود ساكت كه ننشسته است، مطالبی گفته. صحبت كرده علائمی‌بیان كرده راههایی نشان داده راههایش همه مشخّص است. اینها همه مسیر است. مسیر مشخّص است. اوّلین مطلبی كه رسول خدا فرمود این است كه شخص با دروغ به حقیقت نمی‌رسد. با دروغ كسی به خدا نمی‌رسد. اوّلین كلام كلام رسول خدا با دروغ كسی به واقع نمی‌رسد مسیر واقع مسیر صدق است و مقدّمه آن واقع نمی‌تواند مقدّمه آن مقدّمه كذب و خلاف باشد. دروغ انسان را به واقع نمی‌رساند نتیجه‌ای كه مترتّب بر دروغ است واقع نیست، مجاز است. نفاق است. شیطنت است. ظلمت است. كدورت است. دروغ است همین یك كلام كافی است. آیا منی كه آمدند در قبال من لشگر فرستادند من كشتم عثمان را یا نه؟ همین را بگویید این یك مبنا اگر من كشتم بیایید با من بجنگید. من دارم می‌گویم این را كه امیرالمؤمنین به او نگفتند. اگر همین قضیه بود به ما هم می‌گفتند. كه مبنا مبنای كلام پیغمبر است. مطالبی است كه از آن حضرت نقل شده است. سیره آن حضرت كه البتّه به لا یعرف الحق باقدار الرّجال إعرف الحقّ تعرف اهله اول حق را بشناس بعد می‌توانی افرادی كه دنبالش هستند بشناسی. باطل را بشناس می‌توانی بشناسی. خیلی خوب یك كلامی كه حق است اینكه پیغمبر فرمودند با دروغ انسان به واقع نمی‌رسد. دروغ از شیطان است. صدق از رحمان است. درست شد؟! من كشتم عثمان را یا نه؟ یا علی تو كه نكشتی تو تازه مردم را نهی می‌كردی. حسنین را فرستادی جلوگیری كنند، نكنید خلیفه كشی راه‌

 نیندازید، فردا من می‌دانم چه خبر است؟! خونریزی راه نیاندازید، فردا پدرتان در می‌آید. می‌دانم چه خبر است نگذارید فتنه شعله ور شود. چرا؟ اینها آمدند به من نسبت دروغ می‌دهند؟ راه را نشان داد، تصرّف نكرد دل او را برگرداند، راه را نشان داد. حالا خودت باید دیگر اینجا بیایی این راهی را كه توسّط این ولی خدا به تو نشان داده شده این راه را حالا باید به كار بگیری، باید به كار بگیری چطوری به كار بگیری؟ بزن به پیشانی با دو تا انگشت. عجب این علی كه مظلوم است در اینجا، این كه اینطور نبوده. فوقش نمی‌دانی برو سؤال كن این لشگر من در اینجا هست. جناب زید بن فلان سلامٌ علیكم. آیا علی دستور كشتن عثمان را داد؟ نه واللَه كجا علی دستور داد؟ نفر دوم جناب سالم بن فلان از تو سؤال دارم اگر حرف علی را نمی‌پذیری برو سؤال كن زبانت را كه از تو نگرفتند مردم هم اینجا هستند. شما در مدینه بودی و شاهد بودی قضیه قتل عثمان را بله من در مدینه بودم اینها قضیه مصر پیش می‌آمد و توطئه و فرستادن و علی این كار را كرد و فلان كرد و آب می‌برد برای اینها امیرالمؤمنین وقتی محاصره كرده بودند. اینها گفتند علی آب را بست نگذاشت آب را ببرند پس چه شد؟ صد و هشتاد درجه فرق كرد، عكس شد. می‌بینید كاری كه امیرالمؤمنین كرده می‌گویند خلافش را كرده، آب نداشتند بخورند از تشنگی شهید شدند. عجب باز گیج است، باز تبلیغات زیاد است، باز حرف زیاد است. سراغ سوّم و چهارم و پنجم وششم و دهم و بیستم و پنجاهم ای بابا اینجا دیگر یقین می‌كند كه چه؟ قضیه به طور كلّی ملبوس شده بر او، برگردانده بودند مسئله را برای او بله. لذا در جنگ جمل قضیه قضیه فتنه بود در جنگ نهروان قضیه قضیه فتنه بود حضرت فرمود انافقأت عین الفتنه در قضیه نهروان من چشم فتنه را درآوردم كسی غیر از من نمی‌توانست این كار را انجام دهد. قضیه نهروان خیلی مشكل‌تر از جمل بود. افرادی كه در آنجا بودند وضعیتّشان فرق می‌كرد حافظ قرآن داشتند و چه بودند حضرت می‌فرماید من این كار را كردم و حضرت وقتی كه می‌خواستند بروند برای جنگ نهروان داریم بسیاری از افرادی كه در جنگ صفّین شركت كردند حاضر نشدند. گفتند ما دستمان را به خون اینها آغشته نمی‌كنیم ولی در جنگ صفّین حاضر شده بودند بیایند. یعنی فتنه جوری بود كه به حرف امیرالمؤمنین گوش ندادند و به حضرت می گفتند: اینها را بگذار به حال خودشان. با تو مخالفند باشند. اعتراض دارند بگذار باشند. ولشان كنید، نیامدند. حضرت با یك عدّه محدودی آمدند برای جنگ بسیاری از افراد نیامدند در این قضایا در خانه ماندند. از سه تا برادر یكی رفت دو تا در خانه ماند. در احوالاتشان داریم.

 می‌گفتند اگر علی به جنگ معاویه برود ما می‌آییم صریحاً می‌گفتند ولی دراینجا می‌گفتند ما نمی‌آییم. اینها نماز می‌خوانند. از چند كیلومتری صدای قرائت قرآنشان می‌آید ما این كار را نمی‌كنیم. اینجا

 امیرالمؤمنین این واقعیت و باطن را می‌بیند و ریشه را می‌كند و این جامعه اسلامی‌را از این فسادی كه در حال افساد است. از این فساد جامعه اسلامی‌را پاك می‌كند. لذا درباره فتنه این مسئله هست كه رسول خدا فرمودند كه وقتی كه فتنه‌ها بر شما می‌آید مانند شب تاریك كالیل المظلم مانند شبی كه ظلمت تمام آن حقیقت شب را فراگرفته كه به هیچ وجهی روزنه‌ای برای شما پیدا نمی‌شود نه ستاره‌ای هست كه بتوانی از آن ستاره راه را تشخیص بدهی، نه ماه نورافشانی می‌كند كه بتوانی ببینی. به هیچ وجه ندارید فعلیكم بالقرآن بروید به قرآن تمسّك پیدا كنید، آیات قرآن را بخوانید در آیات قرآن كه در این موارد راه را به شما نشان داده و مسیر را برای شما تعیین كرده تمسّك به آنها پیدا بكیند تا بتوانید به آن نوری كه برای انتخاب مسیر لازم است خدا بر قلبتان بتاباند و بدانید كه چه جهت‌گیری در این فتنه انجام بدهید. چگونه از این مسائل و مسیری كه بزرگان تعیین كردند و راهی كه نشان دادند این راه برای ایام و برای ازمنه عادی و متعارف نیست این راه راهی است كه برای ایام و زمان فتنه این راه آن ثبات خودش را نشان می‌دهد و متانت خودش را نشان می‌دهد و استحكام و اتقان خودش را این مطالبی را كه بزرگان نقل كردند، اولیای خدا نقل كردند این مسائل وضعیت خودش را نشان می‌دهد.

 در همان ایامی‌كه زمان سابق جریاناتی كه بود و خلاصه وضعیت به شكلی بود كه همه می‌دانند و اینها ما می‌دیدیم كه چطور رفقا و دوستان اینها با موضع‌هایی كه انتخاب می‌كنند چه بسا آن مواضع را به زبان می‌آورند و چه بسا به دنبال آن مواضع اقدام می‌كردند. خوب آنها در یك مرتبه، یك مرتبه پایین‌تر افرادی كه اقدام نمی‌كردند ولی به زبان می‌آوردند، یك مرتبه پایین تر افرادی كه اقدام نمی‌كردند و به زبان نمی‌آوردند ولی در دل داشتند به احترام به آقا و تأدّب و موقعیت و رعایت احتیاط اسمش هر چه باشد بالاخره اقتضا می‌كرد كه به زبان نیاورند اگر مطلبی به نظرشان می‌رسد در دل خودشان نگه دارند بالاخره ببینند قضیه به كجا می‌رسد افرادی بودند كه در آن موقع مشاهده می‌كردیم كه دارای مراتبی بودند و حتّی بعضی از اینها آمده بودند پیش مرحوم آقا و با ایشان بحث می‌كردند و ایشان را تخطئه می‌كردند برای این كه شما چرا نشستید و چرا در این حركت قدمی‌برنمی‌دارید و تخطئه می‌كردند من یادم است و استدلال می‌آوردند و این مطالبی را كه شما می‌گویید. این مطالب برای چه وقت است؟ از خودتان درآوردید و خودتان این را توضیح دادید برای چه وقت است؟ خوب الآن نباشد پس برای چه وقتی است؟ حرفهایی هست كه باید در هوا زده شود؟ بالاخره وقت مصرفی دارد، وقت مصرفش الآن است. ایشان چه بگویند؟ ایشان چه مسئله‌ای بیان كنند. آیا می‌توانند ایشان تصرّف كنند و او را از آن ذهنیت در بیاورند؟

 كار اولیای خدا كه تصرّف نیست آیا می‌توانند آن چه را كه در دل دارند و می‌بینند، این دیده خود را

 و دیده شده خود را و مشاهد خود را به او بگویند؟ نه نمی‌شود عالم به هم می‌ریزد، همه نظام به هم می‌ریزد. اگر قرار است یكی حرفی به یكی بزند تو نیستی كه حرف را نمی‌توانی نگاه داری، فردا همه عالم را به هم می‌ریزی به كسی می‌گویند كه ظرفیت آن را داشته باشد دوكلمه نگه دارد یا خودش بفهمد و یا اگر گفته می شودظرفیت حفظش را هم داشته باشد. خوب این كار را هم نمی‌تواند بكند! چگونه خوب به چه نحوی؟ به یك قسمی‌و به یك شكلی بالاخره آیا شما نسبت به آینده یقین دارید؟ نسبت به اهدافی كه هست شما اطّلاع دارید این مطالبی كه گفته می‌شود در چه زمینه است آیا می‌دانید كه این همان است یا یك مورد دیگر است!! بالاخره با یك جورهایی و با یك قسمهایی وبعد هم نپذیرفتند تا اینكه آن مسائل اتفّاق افتاد و خود آنها مطالبی دیدند كه بعد از دیدن آن مطالب آمدند و به بنده گفتند كه ما چه فكر می‌كردیم و بعد مشاهد ما چه از آب درآمد!! درست شد؟ خوب كسانی كه برایشان قضیا و مسائل روشن است كه خوب روشن است مسئله را می‌دانند و حقیقت مشخّص است و راه را انتخاب می‌كنند یا در این ریل یا در آن ریل بالاخره قضیه و واقع برای آنها ملموس است. نقطه ابهامی‌ندارند، نقطه مشكلی ندارند و پیش خدا هم حجّت دارند. كسی كه برای او قضیه روشن نیست، مسئله روشن نیست، مطلب روشن نیست، مطالب متناقضی مشاهده می‌كند. مطالب مختلفی مشاهده می‌كند. وارداتی كه بر او وارد می‌شود واردات همه یكدست نیست. واردات درآن اختلاف است این اختلاف برای او گیجی می‌آورد، گنگی می‌آورد، شبهه می‌آورد. این چه باید بكند؟ آیا می‌تواند یك مسیر را انتخاب كند برود؟ نه نمی‌تواند انتخاب بكند. در این جا است كه تكلیف چیست؟ در اینجا احتیاط و توقّف است، انسان توقّف كند و سكوت كند و رعایت احتیاط كند و حرفی نزند به هیچ وجه من الوجوه سخنی نگوید كه از آن سخن برداشت تمایل به موارد و مواضع بشود نه كار خودش را می‌كند، راه خودش را می‌رود، نماز می‌خواند، روزه می‌گیرد و مسیر خودش را می‌رود تا اینكه آینده قضایا را روشن كند، واضح كند، مسئله را بردارد و قضایا واضح بشود و شفاف شود كاملًا آن حقیقت و باطن خودش را نشان بدهد. این مسیر مسیری است كه بزرگان داشتند و ما را امر به این متابعت از این شیوه و از این روش می‌كردند همیشه در امثال یك همچنین جریانات و قضایایی كه اتفّاق می‌افتاد مسیر آنها این بود و ما هم موظّف هستیم و مكلّف هستیم كه از این مسیر پیروی كنیم و راه خودمان را به این كیفیت قرار بدهیم.

 خیلی من متأسف شدم دراین سالهای اخیر مسائلی را كه مشاهده می‌كردم از منتسبین به مرحوم آقا و موضع‌گیریهایی كه در جریانات مختلف احساس می‌كردم خیلی برای من گران می‌آمد كه چطور افرادی كه منسوب به آقا هستند در حالی كه روش آنها صد و هشتاد درجه درست بر ضد مرام مرحوم آقا و مكتب آقا

 و راه ایشان و مسیر و مرام ایشان بود ما كه از پشت كوه نیامدیم، ما در همین منزل بودیم رفقا هم اینطور مطالب ایشان را می‌شنیدیم، راه و روش ایشان را با وجود خود لمس می‌كردیم مواضعی را كه ایشان اتخاذ می‌كردند در وقایع مختلف ما این مواضع را ما مشاهده می‌كردیم. درست؟! این طور نبوده مسئله كه خلاصه بخواهند دین خود را به دنیا بفروشند و برای مصالح دنیوی از مبانی دست بكشند و از آن راه دست بردارند برای حطام دنیوی و برای استمرار معاش و برای گذران چند روزه این دنیای مجازی و به راههایی بروند كه خدای نكرده مسئولیت تبعات آن راهها و حركتها دامن خود اینها را هم بگیرد این خیلی مسئله، مسئله مهمی‌است و از مسئله حیاتی است كه ما اینها را می‌دیدیم و واقعاً احساس می‌كردیم كه علی كلّ حال هر كسی وظیفه خودش را خودش تشخیص می‌دهد. ما تعیین تكلیف نمی‌كنیم ولیكن می‌گویم این مسیر مسیر مرحوم آقا نبوده و نیست و آن چه را كه ما از ایشان یاد گرفتیم و تجربه‌ای كه در زمان حیات ایشان داشتیم برخلاف این مرام بوده و برخلاف این مبنا بوده در این گونه موارد انسان باید همیشه خدا را در نظر داشته باشد و قدمش قدم صدق باشد و اخلاص داشته باشد خدا هم به او نشان می‌دهد مگر خدا بخل دارد كه هر كاری می‌خواهید بكنید. آن كسی كه مسیری را انتخاب می‌كند و بعد انسان با او صحبت می‌كند و بعد فرار می‌كند معلوم است كه صفا و اخلاص ندارد. دروغ می‌گوید خودش را می‌خواهد به اخلاص بزند به صدق بزند، اخلاص ندارد. راه اخلاص و صفا و صدق روشن و شفّاف است. هیچ چیزی شفّاف‌تر از حقیقت و واقع نیست هیچ چیزی. لذا همان طوری كه عرض كردم در این مسائل و در این مطالب راه و روش بزرگان بر احتیاط و توقف و سكوت است. انسان كاری به كار این جریانات و مطالبی كه اتفّاق می‌افتد نباید داشته باشد و به راه خودش برود. بالاخره یك جوری می‌شود قضایا به كیفیتی در می‌آید چرا بخواهد یك نحوه عملی را در پیش بگیرد كه خدای نكرده مسئولیتّش دامن او را بگیرد؟ چرا موضعی را انتخاب بكند كه فردا تو سرش بزند كه ای كاش من این موضع را انتخاب نمی‌كردم نه، حدّاقل در این گونه موارد بر فرض هم كه می‌باید یك موضع بگیرد طبق دستوری كه داده شده امام صادق علیه‌السّلام در احادیث متفاوت و متواتر حضرت می‌فرماید كه‌ وَ إِنَّمَا الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ: أَمْرٌ بَينٌ رُشْدُهُ فَيتَّبَعُ، وَ أَمْرٌ بَينٌ غَيهُ فَيجْتَنَبُ، وَ أَمْرٌ مُشْكِلٌ يرَدُّ عِلْمُهُ إِلَى اللَه وَ إِلى رَسُولِهِ؛ قَالَ رَسُولُ اللَه صلى اللَه عليه و آله: حَلَالٌ بَينٌ، وَ حَرَامٌ بَينٌ، وَ شُبُهَاتٌ بَينَ ذلِكَ، فَمَنْ تَرَكَ الشُّبُهَاتِ نَجَا مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ، وَ مَنْ أَخَذَ بِالشُّبُهَاتِ ارْتَكَبَ الْمُحَرَّمَاتِ، وَ هَلَكَ مِنْ حَيثُ لَايعْلَمُ»[[1]](#footnote-1) حضرت می‌فرماید: سه امر ما در پیش داریم بعضی از این امور روشن است مسئله روشن است، وجودش روشن‌

 است، حصولش روشن است، وجوبش روشن است انسان باید متابعت كند. امری داریم كه حرمتش روشن است، ظلمتش روشن است كدورتش روشن است. نهیش روشن است باید اجتناب كنیم. یك اموری مواجه می‌شود كه انسان نمی‌داند كه از این دسته است یا از آن دسته است این همان فتنه است حضرت در اینجا دستور می‌دهد به یكی از دو طرف نرو توقّف كن سرجایت بایست نه این طرف را بگیر نه آن طرف، سكوت كن. دستور حضرت امام صادق است كه توقّف كنید كه حدّاقل اگر هم یك وقتی می‌باید انجام بدهی حالا تو ندادی ولی اقلًا آن طرف كه طرف هلاكت است را نگرفتی سر جایت ایستادی. شما وقتی كه در جایی احساس می كنی سر دوراهی هستی می‌ایستی یا به یك طرفی می‌روی؟ شما می‌ایستی، اقلًا كسی می‌آید راه را سر دو راهی می‌پرسم حالا اگر من آمدم قرعه انداختم و به طرفی رفتم لعل آن راه، راه هلاكت باشد وحوش باشد، درندگان باشد، مهالك باشد، پرتگاه باشد. ولی حداقل اگر آن راه را نرفتی به مقصد برسی حداقل نمردی سر جایت ایستادی تا اینكه برایت یك بینّه‌ای بیاید، دلیلی بیاید كه راه را نشانت بدهد. این مقدار حكم عقل است عقل این مسئله را به انسان می‌گوید در موارد شبهه دستور به توقّف می‌دهد. لذا رفقا در مواردی كه هست و مسائل و مطالبی كه بهتر از ما می‌دانید این دستور بر توقّف و سكوت و پرداختن به كار خود و مطالب را به اهلش واگذار كردن است. بالاخره یك عدّه‌ای هستند كه این مسائل را پیگیری كنند و جلو ببرند قضایا را جلو ببرند. وقتی كه ما از كمّ و كیف مطالب اطّلاع نداریم و نمیدانیم كه چه مطالبی است و بواطن قضایا چگونه است داعی نداره كه بیاییم خودمان را به دردسر بیاندازیم و سخنی بگوییم و مطلبی بگوییم و حرفی بزنیم و در منبر رفتیم كنایه‌ای و اشاره‌ای و صحبتی و مطلبی كه بالاخره آن كسی كه بخواهد از آن سوء استفاده كند، سوء استفاده كند. همان چه را كه روش و مرام بوده اكنون انجام دادیم در غیر این مسائل و جریانات همان روش را ادامه می‌دهیم و مطلب را هم به خدا می‌سپاریم كه خدا خودش هر طور كه به صلاح ما است همان طور قضایا را به ما بفهماند. همان طور مسائل را به ما نشان بدهد. همان طور راه و مسیر ما را اوخودش انتخاب بكند. بالاخره مسائل و جریانات خیلی پیچیده و مشكل است. خیلی مسائل زیاد است من خیال نمی‌كنم كه به همین راحتی‌ها بخواهد انسان قضیه را حسم كند و ببرد وقطع كند. احتیاج به خلاصه خیلی تفكّرها دارد، خیلی تأمل‌ها دارد كه از عهده ما بر نمی‌آید بنده من خودم را می‌گویم ما در آن حدّی نیستم كه در آن حوادث مختلفه‌ای كه مشاهده می‌كنیم آن چه را كه واقع است خیلی بالعیان جلوی خودمان بگذاریم و نسبت به آن قضاوت كنیم لذا قضاوتش را به خدا واگذار می‌كنیم و خدا در این گونه موارد خلاصه این مسائل را از ما می‌پذیرد به ما واگذار كردی و كار خودت را راحت كردی. خدایا چه كنیم این مقدار عقل و فهم كه به ما دادی نمی‌رسد. امام صادق علیه‌السّلام فرموند

 هر جا كه عقلت نرسید توقّف كن بایست. بله انسان اگر در یك جا تشخیص می‌دهد و یقین پیدا می‌كند باید طبق تشخیص عمل كند ولی اگر یقین پیدا نمی‌كند و مسائل مختلف هست در این جا وظیفه ما طبق دستور بزرگان این است كه توقّف و سكوت كنیم.

 خیلی قضایا پیچیده است خیلی رفقا هم می‌دانند و در زمانی كه با مرحوم آقا بودند بالاخره اینقدر مطلب از ایشان شنیدند كه دیگر نیازی به اضافه كردن ما نیست و این مقدار دیگر برای ما مسلّم است، این مقدار یقین داریم، این مقدار یقین داریم كه به این راحتی نمی‌شود انسان یك جهتی را اتّخاذ كند و بایستد و رویش استقامت داشته باشد. این مقدار برای ما مسلّم است. در بعضی از همین جریاناتی كه سابق اتفّاق افتاده بود، در بعضی از این جریانات، من در همان زمانها خیلی كوچك بودم، طفل بودم ولی مسائلی را كه در آن موقع مشاهده می‌كردم خیلی الآن برایم كاملًا واضح است و در همان موقع احساس می‌كردم آن جدّیت و آن اهتمام و آن عرق دینی و آن همیتی را كه واقعاً یك مسلمان و یك شیعه چه برسد به اینكه عالم باشد، فقیه باشد، مجتهد باشد نسبت به مكتب نسبت به تشیع و نسبت به وظایفش احساس می‌كند من در مرحوم آقا می‌دیدم. در همان زمانها جریاناتی كه اتفّاق می‌افتاد، من هفت یا هشت سالم بود بیشتر نبود، آن ارتباطات ایشان، آن سخنان ایشان آن گرمای ایشان و آن شدّت و اهتمام و شب تا صبح بیداریشان كه بعضی‌ها را ما می‌دیدیم، افرادی كه با ایشان می‌آمدند و می‌رفتند و اهتمام ایشان بر جریان كار و همه حكایت از یك نوع اعتماد و یك نوع وثوق و یك نوع اطمینان به آن جریان و مسیر و آن مطالب، ما یكدفعه مشاهده می‌كنیم كه تمام آن اطمینان‌ها و آن تمام اعتمادها و تمام آن عرقها یك مرتبه تبدیل به مسائل دیگری می‌شود. تبدیل به قضایای دیگری تبدیل می‌شود به مطالب دیگری می‌شود چه كسی می‌فهمد آقای حدّاد می‌توانند تشخص بدهند، لذا وقتی كه مرحوم آقا در همان مسائل آن ایام به كربلا مشرّف شده بودند مطلبی را كه آقای حدّاد به ایشان فرموده بودند این بود آیا شما نسبت به كاری كه انجام دادید یقین داشتید كه پایتان را جای واقع و آن جایی كه حقّ است، واقع است همانجا می‌گذارید؟ به این نحو است؟ آن زمان كه مرحوم آقا ولی نبوده است. آن زمان ایشان بر اساس همان ادراكی كه كردند، بر اساس آن برداشتی كه كردند، بر اساس آن وظیفه‌ای كه تشخیص می‌دادند، بر اساس صفا و خلوص و صدقی كه داشتند خوب این راه را و این مسیر را انتخاب كردند. چون در كار صدق هست چون خلوص در كار است و چون صفا در كار است خدا می‌آید دستگیری می‌كند خیلی عجیب است، نشان می‌دهد البتّه یك مطالبی است كه شاید بعدها بگویم كه چطور این قضایا، مسائل دیگر به نحو دیگری شد البتّه من در همان جا این مطالب را آوردم دیگر استمرار این مسئله به دلایلی دیگر نشد. خوب همین مسئله و همین كیفیت در سایر افراد را ما مشاهده‌

 می‌كنیم می‌بینیم كه آنها ادامه دادند آدمهای خوبی هم بودند، مرحوم مطهّری آدم خوبی بود، اهل نماز شب بود، اهل تهجّد بود، با عرق بود با حمیت بود، ایشان با حمیت دینی بود. چه می‌شود كه در همان زمان خب این نحوه ارتباط بوده، ارتباط وثیقی بوده آن موقع منزل ایشان خیابان آبشار تهران بود. من یادم است كه شبها از مسجد وقتی می‌آمدند خیابان آبشار من كوچك بودم هفت یا هشت سالم بود یك ساعت و دو ساعت می‌نشستند و صحبت می‌كردند و بعد احمدّیه می‌رفتند شبها به این قضیه می‌گذشت. از مسجد كه می خواستند بیایند به منزل بروند تابستان بود یا با كسان دیگر مرحوم سید مرتضی جزایری در منزل ایشان بودند با هم می‌رفتند افرادی كه الآن هستند و هنوز حیات دارند. درست؟! ولی چه قضیه‌ای اتفّاق می‌افتد كه مسیر عوض می‌شود؟ چیست؟ اوّلًا آن دستش در دست ولی خدا است و با صدق به طرف ولی خدا رفته است، قضیه روشن می‌شود ولی افراد دیگر نه دستشان در دست ولی خدا نبوده و و ....

 لذا ما می‌بینیم این حركت ادامه پیدا می‌كند تا آخر. پیش مرحوم آقا همیشه می‌آیند این و و مال آن طوری كه باید و شاید نمی‌آید. لذا نتیجه این میشود. من به مرحوم آقا گفتم كه ایشان می‌خواستند بروند پاریس آیا از شما اجازه گرفتند؟ گفتند: نخیر ایشان از من اجازه نگرفتند. من به آقا این را گفتم كه آقا اگر یك قضیه در تمام مدت عمر برای یك نفر اتفّاق بیافتد كه در این یك قضیه باید به استاد مراجعه كند مگر غیر از این قضیه است؟ گفتند: بله یعنی این جریان چطور یك همچنین مسئله‌ای اتفّاق می‌افتد؟ ایشان فرمودند ایشان از ده تا یك دهمش را به ما داده بود نُه دهم را برای خودش نگه داشته بود چه كار می‌شود كرد؟ با این وصف این ولی خدا چه كار می‌تواند بكند؟ در عین حال دیدید خواندید در كتاب جلد دوّم خیلی در آن مسائل احتیاج به تأمّل و دقّت دارد. در عین حال از هر فرصتی كنایه، اشاره، ایهام، برای رساندن مطلب ایشان استفاده می‌كردند و به كار می‌گرفتند بلكه یك جرقّه‌ای بخورد. نخیر آقا نه دهم غلبه دارد اقلًا حالا چهار دهم و شش بود، پنج، پنج بود وقتی كه نود درصد این طرف غلبه دارد نمی‌گذارد جرقّه بخورد. نمی‌گذارد آن حرف بنشیند و فكر و قلب را عوض كند. خب نتیجه همین است دیگر، همین مسائلی است كه دیگر پیش آمد و پیش خواهد آمد و همین است مسائلی كه می‌بینید اما آنها نه در همان وقت كه این كارها را انجام می‌داد، این صفا داشت، صدق داشت این چه بود دستگیری هم شد. تا اینجا می‌گویند بیا بیا بیا ولی اینجا خودشان ترمز می‌زنند و دیگر جلوتر از او. نه آن شخص دیگر می‌تواند برود و نه دیگر اصلًا جای رفتن دارد. یعنی هر دو هم قضیه روشن است و هم شرایطی است كه نمی‌شود رفت و جایی برای ادامه مسیر دیگر باصطلاح ندارد.

 لذا خیلی ما باید واقعاً خدا را شكر كنیم. خیلی باید خدا را شكر كنیم. این نعمت را خدا به ما داده و

 بزرگان به ما نشان دادند راه را به ما نشان دادند و مسیر را برای ما مشخّص كردند و برای یك همچنین مواقعی آنها آن زحمات را كشیدند تا اینكه ما بتوانیم ببینیم كه چه می‌كنیم، چه می‌گوییم حرفمان چیست؟ راهمان چیست؟ برنامه ما چیست؟ وضعیت ما چیست؟ اینها واقعاً از منّت‌های الهی است كه اولیای خدا بر گردن ما دارند و اگر آن راه و روش آنها نبود الآن معلوم نبود كه هر كدام ما كجا بودیم یا هوا بودیم یا ته زمین بودیم با هزار مسئولیت و تبعات كه دامن آدم را می‌گیرد. خیلی خیلی مسائل هست كه در فرصتهای دیگر و مناسبتهای دیگر انشاءاللَه كه موقعیتّش جور باشد خدمت رفقا عرض می‌كنیم.

 نعمت را نمی‌توانیم شكر كنیم نمی‌توانیم، واقعاً در این موقعیت‌های بسیار خطیر و حسّاس كه از هر طرف فتنه‌ها رو آورده چطور كلمات این اولیای خدا مثل چراغ در قبال ما و در مقابل ما قرار گرفته و راه ما را روشن كرده است.

1. الكافي، ج ١، ص ١٧٠ [↑](#footnote-ref-1)